**عنوان مقاله**: شبان وادي ايمن گهي رسد به مراد

**مولف:** رضا داوري اردكاني

**منبع:** سوره، بهار 1377، شماره 73، صص 56 - 51

**یادداشت: -**

شبان وادی ایمن گهی رسید به مراد

سخنرانی دکتر داوری دربارة دکتر فردید

دکتر محمد رجبی

بسم الله الرّحمن الرّحیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطّاهرین. با عرض سلام خدمت اساتید و صاحبنظران، محققان، دانشجویان و کلیه سروران ارجمند که در این محضر شریف حضور دارند و با سپاس از برگزار کنندگان که با تلاش و کوشش خود این محفل را تشکیل دادند و به بنده هم که انتظار مسمی بودن به اسم شاگردی ایشان را هرگز ندارم، این افتخار را دادند که در محضر شما و خانواده مکرم ایشان جناب دکتر مهينی اخوی محترم آن استاد و سرکار خانم مرتضوی همسر محترمه آن بزرگوار ادای دین و تکلیفی کرده باشم.

با توجه به اینکه به مقتضای زمان، باید عرایض بنده کوتاه باشد و همین طور آنچه عرض می­شود. نسبتی با تفکر و طریقت استاد که مروج آن بودند داشته باشد، این گونه تصور کردم که با ابتنا به آیه شریفه­ای ساحت قدس را در تفکر معنوی استاد مورد نظر قرار بدهم و عرایض مختصری را در این زمینه به سمع شما برسانم. آیه شریفه این را می­فرماید: «از دور دستهای شهر، مردی دوان دوان آمد و گفت ای مردم، پیامبران را پیروی کنید. کسانی را پیروی کنید که از شما هیچ پاداشی نمی­طلبند و آنان راه یافتگانند.» بنده دیشب هم با توجه به اینکه به صرافت طبع. همین را منظور نظر کردم و قرآن را گشودم، تفألی زدم که غیر از این آیه و مضمون درونی آن به چه نکات دیگری اشاره کنم، سوره مبارکه قصص آمد و همین آیه، در سوره مبارکه قصص هم بود. چون من این دو آیه را از سوره مبارک یاسین و قصص خواندم من را تکان داد با یک تفاوت که در سوره مبارک قصص به این صورت است: و جاء رجل من اقصا المدینه» رجل را جلو انداخته و من این گونه دریافتم که تأکید روی مردی است که از اقصی نقاط شهر آمد. در آیه شریفه که در سوره مبارک یاسین است. تأکید روی دور دست‌­ترین نقاط است که مردی از آنجا بر می‌خيزد. در سوره قصص تأكيد آيه روي فردي است كه مي‌آيد. در دوره تاریکی و ظلمت مضاعف آخر زمان، در دوره فروبستگی ساحت قدس، و در دوران غرب‌زدگی تام و تمامی که جهان را فرا گرفته حتی دین برای بسیاری از مردمی که حوالت آخرالزمان شامل آنها شده و در چنبرۀ تقدیر تاریخی گرفتار آمده­اند، تا چهره و رنگ غرب‌زده به خودش نگیرد مطلوب واقع نمی­شود و عبادت، تا زمانی که موجه به توجیه علمی نباشد و یا منطقی جدید پیدا نکند، شأنی برای فردی که خودش را دیندار آخرالزمان می­داند کمتر پیدا می­کند. مشکل می­توان افرادی را پیدا کرد که عملاً از این ساحت رهایی یافته باشند و بخصوص نظراً از همه حجبی که خورشید حقیقت را در دوران جدید فرا گرفته است. گذشته باشند.

در ایران مشروطه‌زده و غرب‌زده­ای که شعار مشروطه خواهان حاکم بر آن از فرق سر تا ناخن پا به فرنگی شبیه شدن بود و افرادی مثل تقی­زاده، میرزا ملکم خان، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا فتحعلی آخوند زاده و... را به عنوان مقتدای فکری خودشان می­شناختند که به صراحت تمام، تاریخ معنوی و دینی، آن هم نه فقط اسلامی بلکه شرقی خودشان را انکار می­کردند و به یک تاریخ موهوم غیرواقعی مروی غرب از ایران باستان، دل بسته بودند؛ در چنین زمینه تفکر، صحنه دانشگاه­های ما تقسیم شده بود بین عناصری که به فرمایش استاد، صدر تاریخشان، ذیل تاریخ غرب بود. آنچه از غرب می­شناختند چیزی جز تفاله ژورنالیست غربی نبود که کاریکاتور ناهنجاری از واقعیت غرب محسوب می­شد و هرگز حقیقت غرب را به صراحت بروز نمی­داد.

در چنین جوی که حتی سخن گفتن از غرب حقیقی برای محافل دانشگاهی بسیار ثقیل و بیگانه می­نمود. فردی را خداوند از آستین قدرت خودش بیرون آوردن با غیرتی که از سیادت او نشأت می­گرفت و با علم و درکی که حقاً موهبتی بود. جدا از شرایط و لوازم واقعی آن روز. و انکشافی بود که برای قلب سلیمی حاصل شده بود، در این مملکت سخن از غرب‌زدگی گفت و حقیقت غرب را در مقابل حقیقت شرق، در معرض نظر صاحبنظران قرار داد.

جلال آل احمد تا چه اندازه توانست مؤثر واقع بشود. بخصوص تأثیر شگرف جلال آل احمد بر شخصی همچون دکتر شریعتی، برای کسانی که آثار جلال و شریعتی را خوانده باشند، اصلاً انکار ناپذیر است و از آن طریق هم باز، مسئله به نحوی مطرح شد که هر چند برابر با نظریات استاد نبود و حتی در زمینه­هایی با غرب‌زدگی مرکبی که ایشان مطرح می­کردند تناسب داشت. ولی به هر حال تأثیرش شگرف و بی­سابقه است. به همین دلیل می­بینیم شخصی به نام یان ریشال در کتاب معروفش به نام «روشنفکران و انقلاب اسلامی» می­گوید:

بعد از امام خمینی(ره) هیچ کس مثل دکتر فردید بر افکار جوانان انقلابی ایران تأثیر مستقیم و غیرمستقیم نداشته است. و در این زمینه، از شاگردان بنام ایشان در دانشگاه تهران، جناب آقای دکتر رضا داوری، جناب دکتر ابوالحسن جلیلی و دکتر اعوانی، اساتیدی که از محضر ایشان استفاده کرده­اند، باید نام برد که در آثار و گفتار و تدریسی که داشتند، ترویج کردند منظری را که از آن منظر، حقیقت غرب دیده شود و با چشمی باز و فکری مهیا به نقد فرهنگ و تمدن غرب و شناخت آن چه را که شرق فرهنگی می­نامیم و مهد تجلی تفکر معنوی ادیان بوده است بپردازیم.

اولین درسی را که من از ایشان جدای از کلاس درس فرا گرفتم این بود که سالها پیش، قبل از انقلاب، روزی راجع به طبقه‌بندی علوم از ایشان پرسیدم. فرمودند تمام طبقه­بندیها که هست مورد قبول من نیست. علم از علم الهی باید شروع بشود همه چیز از خدا باید شروع بشود. یعنی علم مطلق. یعنی علم اوست. تمام علوم در مراتبی که دارند، درجاتی هستند از افاضات علم الهی به افراد مختلف. این می­شود طبقه­بندی علوم در یک دیدگاه دینی، ایشان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، بر سر قانون اساسی، نکته­ای داشتند که می­خواستند بنده این نکته را در آن زمان به مرحوم آیت الله طالقانی برسانم چون امام در پاریس بودند. به من فرمودند که هر طور می­توانید پیغام را برسانید که تا انقلاب هنوز پیروز نشده، گروهی روحانی فاضل و افرادی حقوقدان تعیین بشوند و من هم حاضرم تمام شبانه روزم را در اختیارشان بگذارم و بنشینیم قانون اساسی کشور اسلامی را بنویسیم. من عرض کردم چه خصیصه­ای در این قانون است که شما این طور شتاب دارید. فرمودند این قانون از خدا شروع می­شود و به خدا ختم می­شود. با همه قوانین موجود متفاوت است و این کار هر کسی نیست که بتواند یک قانون اساسی را بر مبنای تفکر دینی که خداوند در اول و آخر و ظاهر و باطنش است، بنویسد. این پیغام را بنده به وسیله شخصی از نزدیکان به ایشان رساندم ولی در آن همهمه مسائل جاری سیاسی، گر چه مورد توجه قرار گرفت، به تعویق افتاد.

بعد از انقلاب، استاد در تشکیل کنگره­ای به نام کنگره مسلمانان معتقد به پیش نویس قانون اساسی در دانشگاه تهران شرکت جست و همین نام را هم خود ایشان برای کنگره انتخاب کرد که به مدت دو الی سه هفته در تالار علامه امینی دانشگاه تهران در جریان بود و شهید آیت الله صدوقی از یزد در این کنگره شرکت داشتند و اساس صحبتهایی که در آنجا به عمل آمد نوشته شد و در شورای خبرگان مورد توجه قرار گرفت و به تنظیم قانون اساسی جدید منتهی گردید. هر چند که به هر حال آن گونه که ایشان می­خواست در نیامد و خصوصاً ایشان، به مقدمه قانون که یک مقداری متأثر از تعبیر و تفسیرهای جدید است معترض بودند. این نشان می­دهد که چه در نظر که طبقه­بندی علوم باشد و چه در عمل که نوشتن قانون اساسی برای یک نظام باشد، مبنا برای ایشان خدا بود آن هم نه خدایی که مفهوم خدا باشد و واجب الوجوب فلسفه بلکه خدا به تعبیر ایشان خدای پریروز و پس فردا که خدای محمد(ص) و مهدی موعود(عج) است این را ایشان در سخنرانی و در بحث­های متعددی که داشتند بارها مطرح کرده­اند که اساس تفکر ما برمی­گردد به تجلی خداوند، بدون حجابهای ظلمانی و نورانی بر ذات بشر که مظهر اسم اعظم الله هست. ایشان هر نوع تفکر دیگری را که جدا از مقام حضور انسان باشد نسبت به اسمی که مظهر آن اسم است، تفکر حقیقی نمی­دانستند. تفکر مشرق زمین هند و ایران باستان و مصر را هر چند نسبت به تفکر غرب نزدیک­تر به حقیقت می­دیدند ولی باز محجوب می­پنداشتند و بارها به این سخن هیدگر اشاره می­کردند و بارها هم فرمودند علت توجه من به هیدگر، توجه او به این حقیقت است که در دوره جدید ساحت قدس فرو بسته شده و با انکشاف این ساحت است که تفکر حقیقی هم می­تواند معنی و مورد پیدا کند.

ایشان علاوه بر تأکید این نکته، از آنجا که زبان و تفکر را عین هم و به اعتباری زبان را مجرای تفکر و خانه تفکر به حساب می­آوردند، زبان را هم به زبان الهی و به کلام الله بر می­گرداندند و معتقد بودند که زبان حقیقی بشر، کلام الهی است و تمام ریشه کلمات از این جهت که به زبان واحد بشرکه زبان پریروز بوده بازگشت می­کند، برای ایشان اهمیت تام داشت. و ایشان از یک نظرگاه حکمی به زبان نگاه مي‌كرد. براي ايشان مسئله زبان، مانند مسئله تفکر بود و از این لحاظ، تفکر در ریشه کلمات را چیزی جز تفکر در کلام الله نمی­دانست. تفکر حقیقی را هم از این راه نظراً میسر می­دانستند. از این رو قبل از انقلاب، زمانی روزنامه رستاخیز با ایشان مصاحبه کرد. از ایشان پرسید: بزرگترین و مهمترین کتابی که خوانده‌ای چیست؟ فرمودند: قرآن مجید و تا آخر هم مهمترین کتابی که خواهم خواند جز این نخواهد بود. چون تأمل و تفکر در کلمات الهی است که افقهای تفکر حقیقی را در این دوران ظلمانی باز می‌کند. ایشان از عناوین سخنانشان اگر دقت بفرمائید کاملاً آشکار است که معانی را از قرآن مجید گرفته‌اند. سخنانی که ان‌شاءالله به صورت کتابهای مختلف منتشر خواهد شد، تمام برگرفته از آیات قرآن است و در ارتباط تام با نحوه تفکری است که ایشان ترویج می‌کردند. با همه این توجهات، ایشان به شدت با هر نوع گرایش امروزی غرب‌زده‌ای كه امروز بسياري از روشنفكران مذهبي يا همۀ آنها دارند و آن عبارت است از خودمداري و به اعتباري خودمحوري در فهم حقايق ديني ايشان پرهيز مي‌دادند و اين را خلاف گوهر ولايت مي‌دانستند كه عين حقيقت ديني است. تفكر ديني به تصريح ايشان، تفكري وِلايي است و وَلايي. ما با اقتدا به ولي دين و تذكر نسبت به كلمات حكمت‌آميز آسماني آنهاست كه مي‌توانيم با قرآن همسخني داشته باشيم و هرگونه گرايش به سمت فرار از اين ولايت را ايشان تعبير به خويشكاري مي‌كردند و انسان خويشكار كسي است كه به نفس و بدون راهنما و ولي حركت مي‌كند.

استاد، بارها متذكر اين بيت حافظ بودند كه :

*شبان وادي ايمن گهي رسد به مراد*

*كه چند سال به جان خدمت شعيب كند*

مارتين هيدگر هم از اين حيث برايش اهميت قايل بودند كه هيدگر معتقد است كه در كوره راههاي جنگلي هركسي گم مي‌شود، مگر كسي كه جنگلبان راهنماي او باشد و بدون جنگلبان راه پيدا كردن ميسر نيست. مي‌گفتند هيدگر در اينجا تصريح به ولايت كرده است. با اين نحوه تفكر، طبيعي بود كه استاد يك موضوع كاملاً ايجابي نسبت به يك انقلاب مقدس ديني در كشور ما داشته باشد. در آغاز سال پنجاه و هفت، زماني كه تا انقلاب هنوز فاصله‌اي داشتيم و به لحاظ حوادث تاريخي اصلاً قابل پيش‌بيني نبود در آن سال چه حادثه‌ بزرگي دنيا را تكان خواهد داد، استاد فقيد در دانشگاه تهران، بر اساس همين طريقت فكري، نظريه ولايت فقيه امام(ره) را موضوع سخنراني قرار دادند و به عنوان تئوكراسي آن را تبيين كردند و براي محيط دانشگاهي كه اساساً اقتضاي فهم چنين معنايي را نداشت، اين مسئله را چنان جا انداختند كه بعد از انقلاب گروههاي متعددي از افراد دانشگاهي مذهبي كه قلمزنان توانمندي بودند، در روزنامه كيهان آن زمان كه به سردبيري دوست عزيزمان و شاگرد ممتاز استاد فرديد، جناب آقاي معارف منتشر مي‌شد. مطالب فراواني نوشتند تا شبهات گروهكها و افرادي نظير بني صدر را خنثي كنند و حتي چند سر مقاله را استاد به قلم خودشان نوشتند و با نام مستعار در كيهان چاپ شد كه آن زمان بني صدر كيهان را به عنوان مركزي بر ضد حركت غربزده خودش بارها مورد انتقاد قرار داده بود. كجاي اين تفكر به اعتقاد بعضي سفسطه‌گران امروز، صرفاً سلبي است.

اخيراً گروهي پيدا شدند، وقتي نمي‌توانند حقانيت اين تفكر را منكر بشوند، وقتي نمي‌توانند به ضعف و زبوني خودشان در برابر پس مانده‌هاي ليبراليسم اعتراف كنند، وقتي نمي‌توانند بگويند چه قدر علي‌رغم اختيارات و موقعيت و ادعايي كه دارند، آسيب‌پذيرند، مي‌آيند مي‌گويند كه بله، اين طريقت فكري براي جهت سلبي در مواجه با غرب‌زدگي مفيد ولي هيچ مسئله ايجابي ندارد. اين ديگر چه سفسطه جديدي است. هر نفي متضمن اثباتي است و هر سلبي متضمن ايجابي است. علاوه بر اين، استاد اصلاً با ايجاب شروع كرد. دست كم در بيست سال گذشته اين تفكر نقش ايجابي داشته، اثبات ولايت فقيه، اثبات تفكر معنوي و اثبات حكمت حقيقي، اثبات آزادي ديني كه متضمن آزاد شدن از آزادي غربي است، اثبات انسان به معني مظهر اسم اعظم الهي كه متضمن نفي انسان به عنوان مظهر نفس اماره در تفكر اومانيستي جديد است. اينها كجا جنبه نفي دارد. اين نشان مي‌دهد متأسفانه هر چند ما تا آنجا پيش رفته‌ايم كه جايگاه والاي تفكر ايشان را دست كم در مقام مواجهه با بمباران تبليغاتي و فرهنگي غرب بشناسيم، از جهت سلبي هنوز زمينه پيدا نكرده‌ايم كه بفهميم وجه ايجابي اين تفكر چيست وجه ايجابي آن، چيزي جز اثبات حقانيت ديانت مقدس اسلام، تفكر رحماني قرآن و انتظار تحقق اين تفكر در چهره انقلاب حقيقي آخرالزمان به وسيله مهدي موعود(عج) نيست؛ و اين آن چيزي است كه تمام سالهاي عمر استاد كه در انقلاب اسلامي گذشته، فقط مطوف به این معنا بود. تمام سخنرانیهای ایشان، شاید بیش از نود درصد عناوین آن که منتشر خواهد شد، در وجه ایجابی تحقق نظام دینی در جامعه و نظام فکری دینی در اندیشه بشری بود و در این معنا، آنچه که ما می­بینیم از اسلام به عرصه ظهور می­رسد، چیزی جز بشارتی از تحقق پیش‌بینی ایشان نیست که خوش‌بینانه در سخت‌ترین شرایط جنگ دائماً به ما می‌فرمودند: آینده با ماست، نترسید. غرب رفتنی است. غرب را بحرانی شدید ویران خواهد کرد. آنچه در شوروی اتفاق افتاد برای ایشان پیش‌بینی شده بود و آن را نشانه­ای از فروپاشی کل غرب می‌دانستند و دائماً تأکید می­کردند خدا با ماست، آینده با ماست. آینده متعلق­ به اسلام است. حتی زمان من از ایشان پرسیدم شما در امروز چه نسبتی با هیدگر دارید، گفتند: در امروز و در گذشته، من نسبتم را با اسلام پیدا کردم و چون هیدگر حجاب اعظم آخرالزمان یعنی تفکر لاییک غرب را نفی می­کند، از این جهت برای من موضوعیت دارد ولی من بذات مسلمانم و اسلام برای من مطرح است. حتی یک بار سر کلاس ایشان، یکی از روشنفکرانی­که با ایشان در زمینه­های زیادی توافق داشتند، اشاره­ای کردند که خوب حالا اسلام چنین و چنان... استاد، ایشان را از کلاس اخراج کرد. در حال سخنرانی بودند و کلاس هم سالن سخنرانی بود استاد به آن شخص گفت در صحبت تو یک نوع وهن نسبت به اسلام حس کردم، برو بیرون. با اینکه طرف، نویسنده مشهوری بود؛ تا آنجا این مسائل برای ایشان اهمیت داشت. دوستانی که با استاد نزدیک بودند این را می­دانند که ایشان نسبت به قید کلمۀ سید روی نام‌شان تا چه اندازه پافشاری می‌کردند و بشدت روی این جزئیات حساس بودند. از زمانی که ما ایشان را می­شناختيم، از سی سال پیش تا به امروز.

این نکته نیز در زندگی ایشان بسیار قابل توجه است که ایشان با تفکراتش زندگی می­کرد آن چه که ایشان می­گفت، اقوال ایشان نبود، هستی ایشان بود و در زندگی چنان زیست که می­گفت و چنان گفت که می­زیست و هرگز سر خم نکرد برای طاغوتی و هرگز نهراسید از هیچ جریانی و با توکل به خدا، در سخت‌ترین شرایط آن چه را که تکلیف خودش می­دانست ادا کرد.

امیدوارم ما به عنوان کسانی که مثل ایشان اولاً بذات بر ایمان تفکر اسلامی و دینی و شیعی مطرح است و ثانیاً و بالعرض خودمان را حامی تمام جریانهای فکری و علمی می­دانیم که در جهت رفع حاکمیت استکبار از جهان کنونی است، توفیق پیدا کنیم با نشر آثار ایشان، قدمی در این راه برداریم و این هم یکی از موفقیت­های بزرگ برای این خاک پاک هست که هم آن چه عملاً در اینجا به عنوان انقلاب اسلامی اتفاق افتاد. راه­گشای مستضعفان جهان است و هم آن چه نظراً در این کشور روی داد. به خواست خدا در موقع مقتضی برای جهانیان و خصوصاً مسلمانان راه‌گشا خواهد بود.